

آمده بود با این سلطان نوی کاس که پیشانشند کنیز هم از کدخدایان خرم یکت چاق مطلقا بزرگ
 بلند می پوشش گرفته بود در جزو تشریفات جلو کالسکه یا میرفت عمارت منزل رو بدزیا و خیابان است از این
 خیابان که برویم خیابان وسیعی است بطرفش دریا است و طرف دیگرش عمارات عالی چهارچ مرتبه است که باین
 خیابان دور یا نگاه میکنند زیر دست این خیابان از طرف دریا باز یک مرتبه راه دیگر است تا بدر یا متصل میشود
 که از آن مرتبه دیواری بلند می باشد که میان دریا و این خیابان ساخته اند بسیار ضعیف و بیست این خیابان
 وسیع است دریا و خانه با فاصله از یکدیگر چراغهای گازی دارد که شبها روشن میشود و این چراغهای خیابان
 و صفای دریا و چراغهای عمارات تهر در شب خیلی جلوه دارد از این شهر دو پل ساخته اند که نوی دریا میرود اما
 نه این باشد که بند می باشد و کشتی باید فقط برای تماشای گردش است کشتی بزرگ باین دریای آید پل اول
 پل دومی کی است طولانی آخر پل محل مدوری است برای گردش اما چون باید خیلی بلند بود تا پایین برود و بجا پیاده نشینیم
 عرض کردند آن پل یک مرتبه است را ندیم برای آن پل جمعیت زیادی هم از مردوزن و بچه و طرفین خیابان که
 ما رسیدیم بد پل دومی که پل خیلی خوب است و سه سال است که بنا شده است پل از پل هزار لیره بنا کرده اند
 و داخل آن یکیند طول این پل طرز او یکصد و پانزده پای انگلیسی است که فزیه چهار صد قدم می شود و عرض
 آن قریب یکصد قدم است تا عرضش همه جا مساوی نیست یعنی در بعضی جا با خروجی دارد و در اول آن تانی در
 سقف آن محوطی در آنجا شنا کوفلی بود او را در قتها الیه پل پیش ما آوردند که در حضور ما شنا کوفلی
 است در طرف صورت نزدیک گوش از آن پیش آمد باقی را میانه شد خیلی قوی بنده و درشت ، ادم است
 همش (پوفسود و دیش) و از اهل لیور پول است رفت از بالای بام اطاعتی که در روی پل بود و از آنجا
 تا آب ارتفاع زیادی داشت با پیراهن ابار و شلواریا هوت خود را با آب دریا انداخت اند تا
 زیر آب بود بعد بیرون آمده در کمال سولت مشغول شناسا از ضرب افتادن نوی آب پشت پیرهنش که
 چکمه خود را کنده بود شنا کرد و در او وسط پل نڈا است که آب میرسد و در حقیقت سکه شیت های کوچک است
 و باد بانی است از آنجا بیرون آمد بعد رفتم همان طاق اول پل که متعلق بشنا کراست ذخری بود آب بازی میکرد
 او را تماشا کردیم و آنچه ساخته اند که دوی آن بینه مثل حوضچه بای کو اریم صفحه از بلور است مگر آنکه بالای شیشه
 قدری باز است و حوضچه محلو از آب است جلوا آنرا پرده کشیده بودند پرده بالا رفت ذخری باز پرده سازد
 ساله بسیار خوشگل و سفید لباس سیاه چسبانی پوشیده سینه و بازو هایش بر سینه کیو بای طلانی افشان
 او بچه در زیر آب وضع خوشی خوابیده چشمهایش باز بود در زیر آب با کمال آسودگی دراز کشیده بود بعد برخاست
 نشست و کم کم بالای آب آمده سینا و آب از سر ویش میریخت بعد بعضی کوشش های و صدف نوی آب

ریخته دختر سبد کوچکی در دست داشت رفت زیر آب یکی یکی آنها را جمع کرده با تانی تمام بالا آمد. بعد حالتی که
 او زیر آب بود آنشت شیشه حرف زدند بالا آمد و یک شیشه شیر برد زیر آب و در زیر آب خود زد و
 اینکه آب بدش برود و شیشه خالی را با کرد و آن روی آب باز رفتی بحالت غازی در زیر آب نشست خلاص
 خیلی کارهای غریب کرد با آن سفیدی و لطافت بدن مثل برهه‌ای دریایی که در افقانه با سکویند بنظر آید در
 اطاق دیگر روی بل خبری دیدیم یک زن و یک مرد اینجا بودند و یک کت آبی از چینی رو برد و محلی
 گذاشته بودند زن رفت پشت پرده بنیدانیم چه کرد که کم کم بدینج این کت چینی که دختر زنده شد که حرف میزد
 و باره کم کم بحالت اول برگشته چینی شد و بدینج محو کردید خیلی عجیب بود دیگر یک استخوان بزرگ
 که در قدیم خود را اینجا انداخته است گرفته و در اینجا گذاشته اند و در روی آن کائنات که یکست معده است
 که اسباب خرازی و اسباب بازی اطفال از همه قبیل میفرستند و سایر بندگان دختر هستند از
 اینجا خواهیم یکسره با کوآریم برویم حاکم را نشی شده عرض کرد مردم شهر حجت کشیده شهر آذین بسته و در کوچه
 جمع شده منتظرند باید در شهر گردش نمایند رفتیم بگردش شهر زن و مرد زیاد بودند دخترهای خوشگل و زیاده
 خیلی دیدیم ابالی اینجا همه خوش لباس و پاکیزه هستند عکس و کارگر کمتر دارد اغلب اهل شهر اینجا و توله‌ن هستند
 و با از لندن و اطراف دیگر برای تفریح با اینجا آمده اند تمام شهر را می بیند به خانه بودند و کجا فارسی و انگلیسی
 خوش آمد و خوش باد نوشته بود و مد برای سبب تیره جراحان کرده بودند تا تا کنان رفتیم تا با خبر شد و زن
 رفتن یک تیره حاکم عرض کرد من و یک حاکم اینجا هستیم از حاکم حکومت من خارج شد گفتیم اینجا که همان شهر است
 و کوچه و خانه‌ها هم مثل حاکم از حاکم حکومت تو خارج شدیم گفت جز از اینجا داخل شوئیم و حاکم هو علیچه است
 هوسی هزار جمعیت دارد (بواقین) یکصد هزار باز قدریکه رفتیم حاکم عرض کرد حالا باز حاکم شد و داخل خاک
 برایتن شدیم خلاصه بعد از گردش بازا دیدیم یکبار و زیاد کوآریم بلکه میخورد پائین میرود خیلی وسیع و بزرگ است
 حوضچه بای بزرگ و آینه بای بزرگ و در زن و مرد زیاد و دسته دسته بودند در اطراف هم و کانهای خرازی
 متعدد بود که دختر با در اینجا فروش میکردند و این کوآریم حیوانات مختلف از قبیل مار و مرغ و خزنده یا اقسام
 ماهیهای زیاد و بعضی از اقسام ماهی دارد یک نوع مرغابی که زیر آب شنا میکند و اینجا دیدیم حیوانیکه خر
 میخورد و دست و پا و بالهای عجیبش سینه دارد دیده شد بسیار حیوان عجیب و غریب کشفی است با
 کوچکی دیدیم که شفاف بود تقریباً مثل اینکه از بلور زکین یا بارغن ساخته باشند دیگر حیوانات زیر آب که مثل کل
 هستند دیدیم و با آنها غذا دهند تا شاکر دیدیم سگ آبی تعلیم داده بودند با صاحبش بازی میکرد و با او باج میکرد و
 میداد و دیگر شیر آبی دیدیم که او را هم تعلیم داده بودند بفرمان صاحبش بود و هر چه میگفت میکرد و مثل اینکه زبان

بعد از تماشای آکواریوم بیرون آمده از راه پائین کنار دریا رفتیم دیگر از خیابان بالاز رفتیم کوچه پائین بدر بازو
 اما کوچه بالا مرتفع است و مثل دیواری در طرف مقابل دریا دیده میشود بعضی جاها هم از کوچه بالا کوچه پائین پله
 دارد که مردم آمد و شد می کنند در کنار دریا دخترها و پسرهای میگردند و روی ریکهای پاکت صاف سفید
 هندی تماشای آنها کرده آیدیم منزل منزل چنانکه پیش اشاره کردیم خانه البرت ساسون است و بسیار نرین
 و مجلل است کوچه های این شهر همه بسیار پاکیزه و تمیز است بعد از ورود به منزل چای و عصرانه خورده راحت
 کردیم امشب هشت ساعت بعد از ظهر حاکم اینجا می آید که ما را ببر و بهمانی تمام می که در عمارت دولتی قدیم
 اینجا می دهند و در همانجا هم مجلس تباری میشود و در ساعت هشت حاکم آمد تمام مکتوبین ما هم از این سلطان
 اعتماد است و غریب است سلطان و مجدداً دولت و صدیق السلطه و امین خلوت و سایر همراهان تا ما لباس
 رسمی پوشیده حانه بودند ما با حاکم و امین سلطان و البرت ساسون قوی یک کالسکه نشسته سایر همراهان
 هم کالسکه های دیگر سوار شده را ندیم خیلی راه طی کردیم و دور زدیم تا رسیدیم بخانه حاکم شهر راه هم تا ما جراحان
 کرده بودند و در عمارت شدیم این عمارت را اثر رشت انگلیس در قدیم ساخته است عمارتی عالی است اول
 داخل اطاق بزرگی شدیم که زن زیادی در اینجا ایستاده بودند از اینجا گذشته اطاق باطاق و دالان بدالان
 که همه بچراغهای الکتریسیته روشن و سراب و صاحب مضب نظامی زیادی در تمام این دالانها و اطاقها از
 دو طرف ایستاده بودند و عبور کرده داخل اطاق بزرگی شدیم که میز شام چیده بودند اطاقش بوضعهای قدیم است
 که نمیتوان درست و ضعیف نوشت جوهری طاق رده اند یک چهل چراغ بسیار بزرگی از وسط این تالار
 آویخته اند اما خیلی کهنه و قدیم بود بقدریکه در محبت نفوذ در سر این میز شام دعوت شده بودند رفتیم سر میز
 باز برسم معمولی غای محضری یک مردی خواند و شستیم چند میز هم در و بود که جمعی از مدعوین هم سر آن میزها
 بودند شام خوردیم حاکم در وسط شام برخاست و نطقی کرد و ما هم جواب دادیم بعد از سر میز شام برخاستیم
 آیدیم بیرون باغی بود چراغان کرده بودند و زن زیادی قوی باغ از وسط ایستاده بودند از میان آنها که
 هور کشیده اند رفتیم داخل یک عمارت دیگری شدیم که انهم جزو همین عمارت است این عمارت سابقاً
 اصطبل انبساط بزرگی که شام خوردیم بوده است بیت سال است که بنای آنرا تعمیر داده و اصطبل را جای
 کنیز و رفص و بال ساخته اند یک جای بزرگ بدوری است دو مرتبه طاق چوبی دارد یک در یک بزرگ
 هم اینجا است که در وقت رفص و کنیز میزند انبساط و آن عمارتی که شام خوردیم هر دو را متعلق به محضرت
 پادشاه انگلستان بوده است ایشان در ابتدای سلطنت خودشان که بشهر برآین آمده این شهر را چندین
 قابل غنایان دیده باین لحاظ این دو عمارت را هم با مالی شهر بخشیده اند بعد از آنکه این عمارت را اثر رشت و اینجا

چندین عمارت دیگر
 در این شهر
 وجود دارد
 که در این
 کتاب
 ذکر نشده
 است

ساخته است کم کم اینجا محل آباد خوبی شده است خلاصه دین عمارت هم زن و مرد زیادی ایستاده بودند
 بزرگی برای ما گذارده بودند برای سایرین هم صندلی گذاشته شده بود البته ایستاده گردیدند اجازه داشت
 و پس از اجازت نایب الحکومه باز لف مصنوعی خطبه مفصلی خواند ما هم جواب دادیم بعد روی صندلی نشستیم
 شروع کردند زدن موزیکت سباب بند بازی هم او نیخته بودند ابتدا یکت دختر بسیار بقولی تن چهار
 سال که زلفها و کیو بای افشان از دو طرف سرش ریخته بود و همش (زالال الدین) و از اهل نیکی دنیا و سلا
 یهودی است لباس چپان بسیار قشنگ خوبی پوشیده بود آمد رفت بالای بند بنا کرد بازی کردن معنق
 زدن حقیقت کار بانی کرد که بعقل راست نیاید و نمیوان نوشت بعد از آنکه بازیهای خوب و کار بانی چپ
 کرد و آخر بان طنابی که او نیخته بود تا ب زیاد خورده یکت طنابی دیگر که اینطرف از بالای طاق آویزان کرده
 بودند و یکت مردی سر آنرا نگاه داشته بود و دختر در بین تا ب خوردن پنج ذرع مانده باین طناب پرید
 و این طناب گرفت در این طناب هم بازیهای خوب کرده آمد پایین بعد یکت مردی آمد که لباس قزلباش
 پوشیده و تمام آرا و لاکت دوخته بود که برق میزد اینمرد که مثل مار بجو می پیچید و چن میخورد و مثل جانور می
 می آورد لای پایش میزد و سرش اعضا و اندامش مثل موم نرم بود بلکه موم را میتوان بطور در دست کال
 مختلف در آورد و خیلی غریب بود بعد و بعد دیگر آمدند که معلق میزدند یکی از آن و از اهل لرستان بودند
 این دو نفر هم کار بای عجیب میکردند اول یکت میزی آوردند که پایه بایش بار قفاح یکت ذرع و بقدر کرسیها
 زنانه بود اول از روی آن بر یکت معلق زد روی چچ دست خودش بعد سه معلق دیگر زد بعد دو کرسی رویم
 گذاشت و معلق و بمیطور تا هشت کرسی رویم گذاشت که شت ذرع ارتفاع داشت از آن بالا معلق وارد
 میزد روی چچ دست خودش بعد هفت معلق دیگر هم زد خیلی کار غریبی بود و عجیب داشت که چچ این مرد که
 عیب نمیکند بعد سه نفر آمدند که خودش از ابصورت را پوینها ساخته و لباسش اپونی پوشیده بودند و ابتدا کلوله
 بازی کردند هر کدامی چهار کلوله در دست داشتند و بهو ایستادند چنانچه بطوریکه کلوله با متصل در هوا بود و
 معلوم نبود که بدست اینها برسد خیلی غریب بود بعد یکی از آنها چند کبوتر آورد و آنها را عادت داده بود که
 که بعد بیایند روی دیو جامه که بهر ش مثل خیر میزدند نشیند کبوتر بار اول کرد یکی دو تا آمدند نشیند بانی دیگر
 نیامده رفتند بر بنه بای بالا که زنها بودند روی ستونها نشیند خیلی اسباب خفت مرد که شد بعد همین سه نفر
 کار و بازی غریبی کردند کار و بازی بزرگ مثل کار و مطبخ بهمان تیزی و بزرگی آوردند و هر کدامی سه چهار کار بدست
 گرفته بنا کردند بهو انداختن متعین بحال سرعت کار و بار بهو ایستادند و میگردیدند بطوریکه هیچ وقت
 در و نشان چیزی نبود اینم خیلی نماد داشت بعد بنا کردند این کار و بار بهو ایستادند و حقن دور از یکدیگر ایستاده

متصل کار و بار با طرف بهدیکر میانه افتند و چنان بجای میگریفتند و میباز داشتند که متصل کار و بار میانه بود
 اینهم بازی عجیبی بود بعد از اتمام بازی بهار خواستیم دختر بند باز که لباس سبی خود را پوشیده بود اینجا ایستاد
 بود و او از کردیم آمد جلوی ما با او قدری حرف زدیم از نزدیکت هم که او را دیدیم خیلی خوشگل بود آن دو نفر را هم
 که متعلق میزد فرستادیم آوردند قدری هم با آنها حرف زدیم بعد سوار شده آمدیم منزل خوابیدیم (روز
 یکشنبه بیست و نهم) امروز باید برویم بخام ترکی یک سوار محضری خورده کالسکه آوردند و
 شدیم را ندیم از کنار دریا برای تمام از یک کویچه سربالارفته تا رسیدیم بخام پیاده شدیم سرخام بسیار
 خوبی داشت یک حوض مری با آب صاف در سرخام بود که سوزن از ته آب پیدا بود و این حوض میرفت
 تا توی کوچه که اگر آدم میخواهد از این حوض توی کرمانه رود و از کرمانه به سرخام بیاید ممکن بود سرخام و خام
 اینجا به اطاق است و در حقیقت یک است عمارت است که همش را خام گذارده اند سقف سرخام تخته است
 لخت شده رفیقیم توی خام خام کرم بسیار خوبی بود خزانة نذر دهمان شیر دارد با حوضهای هر کوچه که
 آبش کرم و سرد میشود و آدم شست و شو میکند طاق کرمانه خام از آبن است و شیشه بامی خانه رنگین
 دارد و از استخام آمدیم بیرون حوض پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل حکیمباشی طولوزان آمد عرض کرد که
 مادر طالبت و دپس و یک دخترش را آورده است بخوابد بخسور بیاورد گفتیم بایند آمدند و پسر داشت
 پس هفت هشت سال و دختری بن چهار سال خیلی معقول قشنگ خنده روی بامزه بود و موهای زرد بافته و
 چشمهای کبود گیرنده داشت با او صحبت کردیم بعد مادر طالبت کتابی داده از ما خواش کرد که صورت دختر
 او را در کتاب بکشیم منم شروع کردم و بعد نیم ساعت طول کشید مادر دخترش را بخوابد که کان نخورد
 با وجود این خیلی کان بخورد و دوستی میماند اما من خیلی شبیه و خوب کشیدم رفتم بعد نماز خوردیم بعد
 نماز این سلطان و سردر و مندر و لغت و چرخل گری را که نایب اول وزارت خارجه انگلیس است و این
 لرد سالیسوری با حوال برسی ما آمده بود و بخسور آوردند قدری با آنها فرمایش کردیم و حرف زدیم و رفتند
 سه ساعت بعد از ظهر فرمودیم کالسکه بیاورد برویم بگردش سوار کالسکه شده بعضی از بهترین هم در رکاب ما آمد
 از همان خیابان وسیع که یک سمت عمارتهای مرتبه مرتبه دارد و سمت دیگر دریا است و منزل مالکنا این خیابان
 را ندیم و کالسکه چی فرمودیم بهیچطور است از همین خیابان برو برای آخر شهر امروز هم چون یکشنبه است و
 انگلیسها بطور عموم ایام یکشنبه تعطیل میکنند و دکانها را می بندند حتی توی عمارت و خانه با هم کسی نمی ماند تمام
 در پارکهای اطراف شهر و این خیابان و چمنهاییکه در کنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش میکردند
 و راه میرفتند اطفال و کناره دریا بازی میکردند خلاصه را ندیم از کران مثل که منزل اعتماد سلطه و سایر همرازان

است که از پیش با نجا آمده بودند و بسیار بتل عالی نزدیک است که شصتیم یک بتل دیگر هم تازه شروع کرده بهلوی این
بتل میازند از هم خیلی عالی است و از این بتل خیلی بهتر خواهد شد این بتل بزرگی هم که برای گردش است عبور کردیم از
اینجا که میگذریم چپنهای بسیار خوب که دور آنها را نرده کشیده بودند زیاده دارد در نهایی خوشگل با لباسهای نکا
رنگت خوب توی این چپنها گردش میزدند اغلب زنهای لباس سفید میپوشند و خیلی این لباس کهن و خوبی
آنها افزوده زلفهای زرد آنها مثل کلاه بود و از پشت سرشان روی لباس سفید ریخته از هر جنبه خیلی مطبوعیت
دارند خلاصه را ندیم تا رسیدیم تا خرسند اینجا دیدیم خلوت شده است و خیلی از مردم دوریم گفتیم خوب است
اینجا پاوه شده برویم کنار دریا گردش کنیم پاوه شده رفتم کنار دریا کنار دریا یک و ماسه زیاد دارد
اتاریکهای درشت را از اندامی دارد مثل کنار دریای مازندران که ریکهای خوب خوش ترکیب دارد
نیست چند و آنه از آن ریکها را برای یادگار برداشتم و این بین دیدم که مردم خبر شده اند که ما در اینجا پیاده
شده ایم از آخر شهر میروند و میآیند کم کم دور ما جمعیتی جمع شدند دریا هم اندک موجی داشت یک
زنی توی قایق کوچکی نشسته و یک مروی هم پارو میزد و موج این قایق را بقدری و ذرع بالا میبرد و پا
میآورد با این حالت زن که از توی قایق دستمالش آنگان میداد و نوازش میکرد و خیلی حالت او مضحک بود
دیدیم کم کم جمعیت در اینجا زیاد میشود برگشته آمدیم توی کالسکه و کالسکه چی فرمودیم کالسکه را برود
بطرف پارک (پوستن پارک) از پشت شهر رفتم به پارک بزرگی شهر بطول در کنار دریا افتاده است
اینجا که آخر شهر است خیلی خانه و عمارت از عرض کم دارد و پشت شهر متصل به پست و بلندی و دره و ماهور میشود و اما
انطرف شهر عرضش زیادتر است و خانه و عمارات خیلی دارد را ندیم تا رسیدیم به پارک مزبور پارک بسیار
خوب تشکی بود اما درخت زیادی نداشت تمام زمینش چمن سبزه و صاف بسیار با صفاست و اطراف
این پارک را گلکاری کرده اند با کردیم توی پارک کالسکه گردش کردن زن و دختر و بچه زیادی هم با لباسها
الوان تشنگ توی این پارک و چپنها گردش میکردند قدری کالسکه را آهسته رانده تا شای پارک
در نهان مردم را کرده بعد راه افتادیم زنها و دختر با باز از عقب کالسکه ماعوق کنان میدویدند و از آنفک
نمیشتند خلاصه از یک پرت پروان آمدیم از اینجا که چهار سرازیر و سر بالا و پست و بلند میشود را ندیم تا آمدیم باز به کنار
دریا و رسیدیم به پل کوچک اولی که نزدیک منزل است که دیروز با نجا رفته بودیم این پل را شصت سال پیش
که ساخته اند گفته شده عوضش خیلی کمتر از این پل است که دیروز دیدیم این پل هم تعلق به کپا نیست و رسمی دارد و
دری در ربانی دارد که هر کس می رود پل میگیرد بطولش پانصد قدم است با خوب ساخته اند پاهایش هم چوبی است
آهن کمی کار کرده اند در وقت راه رفتن کان هم میخورد در رفتم تا آخر پل اینجا یک محوطه مدوری دارد یک دسته بنوی کاجی
مرکز دهانی

کشتی جنگی هم در اینجا رها شده است خیلی بند معتبر است از کار پیاده شده داخل کشتی شدیم شخصی که در اینجا نشسته
 سه نه این قرار است (جنرال میر لپینیر امینیت) فرمانده قوون جنوبی (امیرال میراد موند کال
 فرمانده کل بندر پرموت (وقین امیرال گردن) مدیر دریایچه بامی کشتی سازی و عبزه (منا و جنرال
 استولیناب) فرمانده دسته توپخانه (کلنل تونیان) (مستر الینس) من (یعنی عالم تهریس از
 معتبره ایها از تومی کشتی مختص شده و شنیدشتی بامی کشتی و کیو ریا ابرت است که روز و روز با انجلس هم همین
 کشتی نشسته بودیم همه ملزمن جابانی و دشمنان را میداشتند و رفتند حاجت است نه ما هم در سطحه کشتی معرجه می
 کردیم کشتی بطرف مرید است در آنست بود که رفیقیم رسیدیم کشتیهای زیادی که دولت انجلس در این بند
 حاضر کرده است و در آنجا ایستاده و بهت فروخته کشتی جنگی و عمارت است و این کشتیها را فقط از بنادر انجلس
 که در اطراف آورده و در آنجا نه نموده اند و در بعضی صفت سینه بودند و کشتی ما در وسط این جیا بامی کشتی بامی که
 دو فرسنگ است و در آنجا کشتیها بود و از جوی این سفایان که میگردیم علیه جانب آنها بالایی دکلهارفته و در آنجا
 هر یک لباس مختلف بعضی فرم و عصی سیاه تومی کشتی با صفت سینه سلام احترام میدادند و قدریکه رفیقیم
 بگفته تمام این کشتیهای شلیکات توپ را که داشت مثل اینکه با دشمن مقابل شده جنگ مسلح و وسیع غری
 داشت و می در پا یکدفعه از دو دیواره خیلی مناشدا داشت بالون این وضع تر اندازی توپ مقابل انداخته
 بودیم یعنی در شانزده سال پیش هم که در صفرا قل فرات انجلس آمدیم باز چوین در جیا سان دادند اما باین خوبی و
 کاملی نبودند روز دیگر علیحضرت مبرطو المان هم برای ملاقات ما اعظمه خدمت ما و سنا و کاشنا و امیرال
 هندوستان همین جزیره ویت آمده شب همان علیحضرت معطی خواهند بودند و با انجلس هم رفته از همین جا
 مراجعت المان خواهند کرد و این کشتیهای جنگی یکت سان بحری هم با مبرطو المان خواهند داد و بطور رفیقیم
 تا صف کشتیها تمام شده و بعد آمدیم در اطاق خودمان نماز خوردیم یکت روز نامه نویس روزنامه (کریسپاندس
 دبی لکراف که همش (بلنت بوزلد) است آنچه روزنامه در باب وقایع مسافرت ما نوشته و طبع شده
 بود تمام را چسبیده و جمع کرده یکت کتابی کرده بود آورد پیشکش کرد خلاصه را دیدیم تا رسیدیم بدین روز و تا
 مدینه که از جلوه جزیره ویت میاید اینجا که استاده بودیم وسط در با است و در خانه مدینه از میان جزیره آمده و داخل
 در یا می شود باین جهت اینجا را مقابل مدینه میگویند آبادی که در دو طرف رودخانه مدینه واقع است همش
 کاوس) است یکطرف کاوس منجسیت و یکطرف کاوس مترقی و مادر وسط این دو آبادی و مقابل جزیره
 استاده ایم یکت کشتی زرک جنگی المان که دارای سیزده چهارده توپ است سه رفته است برای ورود
 و مبرطو المان اینجا آمده است امیرال آن کشتی آمد محصور ما در بسیار ریشه تومنه بلند قامت قوی جنگی
 «الکلی»

و کشتی بخار کویک که هر یک از پیش از چهارده آدم بانی گرفت یکی از طرف شتی و یکی از طرف کشتی ما حاضر کردند
 و رفته بانی کشتی ما بین رفته داخل کشتیهای کوچک سده و شستیم چلی کشتیهای سذر و خوبی بود و بفاصله یک ربع
 ساعت رسیدیم بجزیره ویت و کاوس مغربی کشتیهای کوچک دیگر هم روی آب گردش میکردند چون
 مشک و کناره آب ارتفاعی از سطح آب دارد که با این کشتیهای کوچک نمیتوان بختی گرفت بکشتی بزرگی متصل
 بختلی کرده بودند که ازین کشتیهای کوچک داخل کشتی بزرگ سده و از آن کشتی وارد کشتی شدیم پس بانی
 برغ و اما و علیحضرت پادشاه انگلستان و بی بی کتی بزرگ انگلستان آمده بود با هم بختلی رفته ما ویرشو این تسلط
 توی بات کالسکه نشسته سایر طوبی نام سوار کالسکه های دیگر سده را دیدیم کاوس مغربی سده کوچک حوض صعی
 یک خانامانی بود از بخار دیدیم برای ارزن معتبت را بانی طهرین راه استاده بود در سیمیم بدر ب پارک
 علیحضرت پادشاه انگلستان یارک خلی خلوت بود و مجلس اتوی پارک ندیدیم پارک بسیار وسیع بزرگ
 خوبی است درختهای بسیار خوب که مخصوصا از خلی و ساوکانا داده آورده درین پارک کاشته اند که رنگ
 خوب شد بزرگ درختهای دار و سرکی درختهای نارون و برکه های آن رونی درین افتاده است
 خلی شکام نام مارک و همین سده و سار با صفا است مسافت زیاد از توی پارک سده مار سیم
 بدر ب عمارت علیحضرت پادشاه دیدیم بیادریای دور عمارت را و دیدیم رسیدیم برای چهارست عین
 آمدند چون در این عمارت ما کم است این جاور ما را برای رود علیحضرت پادشاه و همان زده اند در ب
 پله عمارت پیاده شدیم علیحضرت پادشاه انگلستان و بی بی کتی بزرگ انگلستان آمده بودند ما ایشان دست
 داده تعارف کردیم بعد بار و بار وی استان داد و زنده توی اظهار این سلطان و ماظم اند و در
 بانی برغ) و آنده علیحضرت پادشاه انگلستان را در عین بر من استیانت قاسی توی پادشاه توی طاق بودند
 ما علیحضرت پادشاه خلی صحبت داشتند و احوال پی کردیم و ایشان اظهار مهرمانی را و ما و ما بعد از حیرت
 علیحضرت پادشاه رفته یک سینی بدست گرفته آورد پیش پادشاه یک تابی توی سینی علیحضرت پادشاه برد
 ما کردیم میان آن یک است ان الماس را بانی بود که وسط آن سورت خود علیحضرت پادشاه انگلستان
 و بسیار خوب و سبیه ساخته بودند آن استان را با داده و گهتند برای یادگار بماند هم ما هم خلی
 اظهار شرت و حوقتی این به به یادنا عظیم الله کردیم بعد علیحضرت معظمتان را گرفته بدست
 خودشان بگردن ما او عین یک استان اول بن هم که بهای توی جام است با حما و در کج دست خودشان
 ما این سلطان دادند بعد از درجه دوم و سوم نشان سلت زرش و سلت میل بسیار با بانی دادند
 یعنی آنها آوردند توی طاق و یکیک را از اعطاء سلطه و مجدله و له و این خلوت و صد توی سلطه

و نیمه دیوان و نامه الملکت علیحضرت ملکه بدست خودشان دادند و ما باز قدری با علیحضرت پادشاه ششیم بعد با
پرنس باتن بریخ آمدیم با طاق و یک عصاره خوردیم و رفیقیم تراس یعنی مایه تابی جلوان عمارت که بسیار خوب انجا را
کلکاری کرده اند قدری گردش کردیم جلوان عمارت را بهمنظور ناپایین کلکاری کرده اند خیلی معنادار و این عمارت
یک منظر بسیار خوبی بدریا دارد که حسن و صفای آن افزوده است علیحضرت پادشاه ده روز است که درازن
اقامت دارند وقت عروسی دختر نوآب و لیعهد هم که به نزد هینف تزویج میکردند علیحضرت معظّمه از اینجافیه
بودند عمارت بوکین کام پال عروسی کرده و مراجعت نموده بودند این عمارت راسی سال قبل ازین پرنس البرت
سوهر علیحضرت معظّمه سلیقه خودش بنا کرده که قبل از ان اینجا هیچ عمارت و بنایی نبوده است بسیار هم خوب
و با سلیقه ساخته اند تمام دالانهای اطفاها را با مرمرهای رنگارنگ خاتم کاری کرده اند که خیلی تشنگ است
دیگر مبلمانهای خوب و پردهای نقاشی تمساز از هر کجا بوده اینجا آورده اند از هر جهت کمال خوبی و امتیاز دارد و خلاصه
بعد از گردش دوباره آمدیم پیش علیحضرت پادشاه با ایشان وداع مجددی کرد آمدیم به ون سن باز دجه پرنس
باتن بریخ و خود پرنس نوی یک کاسکه نشسته سایرین هم سوار کاسکه های دیگر شده را ندیم تا بیک جالی رسیده
انجا پیاده شدیم یک درخت کاجی حاضر کرده بودند بدست خود مان بیا و کار کاشتم بعد یکدور باغ را با کاسکه
گردش کردیم خیلی پارک بزرگ با صفائی است یک قرقاول ماده ما بچه اش از جلومار برید کفشد اینجا خیلی
قرقاول دارد خلاصه از همان راه که آمده بودیم را ندیم ما آمدیم به کنار رودخانه باز داخل همان کشتی بزرگ
شده از اینجا با دخت علیحضرت پادشاه کلکشتی و سوهر و پرنس باتن بریخ و وداع کرده داخل کشتیهای کوچک
شدیم و آمدیم برای کشتی مخصوص خود مان رسیده رفیقیم بالائی کشتی سردر و مند و لوف و مارینون و جنرال
کمین قومول خراسان از اینجا مرخص شده رفتند نامه الملکت هم مرخص شده رفت با کس فرست چون در
به رسد اینجا تحویل کرده و استنایانی در انجا دارد میخواهد از آن بادی پنی نموده بعد از دو سه روز به پاریس عزت
نماید و در جزیره ویت پنجاه و دو میل انگلیس است که دوازده فرسخ ایران میشود و نام جزیره هشتاد و هزار
نفر جمعیت و چند شهر هم دارد حکومت شتر فی این جزیره هم با پرنس باتن بریخ و اماد پادشاه است الحال
چنباعت از ظهر گذشته هوا و دریا هم خیلی خوب و مساعد است بچاپین فرمودیم چون اعتباری در هوا و دریا
نیست بچیل در حرکت کند او هم زیاده از یک ربع دیگر توقف نکرده لشکر باردا کشیدند و حرکت کردیم سوهر
انگلیس دست راست بود و سواحل جزیره ویت دست چپ جزیره ویت کوه و پشته های بلند دارد که رو
آنها را می گرفته بود و احرا و احل است که رسیدیم چند قلعه محکم دیدیم که نزدیک بدریا ساخته بودند طرف دست
راست هم یک قلعه بسیار محکم بزرگی بود و از طرفین شلیک توپ میکردند این دو قلعه که محاذی یکدیگر است
طوری

وزیر مختار فرانسه مقیم لندن که برای تشریفات آمدن ما قبل از ما از پهلوان بپایس آمد و دوباره مراجعت
میکنند و یکمبانی طولوزان برای برتبه و بجزیه بند و شربورخ را با حاکم شربورخ بحضور آورد و یکی یکی را معرفی
کردند که اسامی آنها این فرانس است (امیرال لیبی) حاکم بحری شربورخ (جنرال هانفون) ~~کماندار~~
دوم شکر فرانسه (کنترل امیرال بواستنگ) کماندار شیشهای زره پوش شمالی (جنرال دودلیندن
کمانداران افواج سی و نهم پیاده نظام و شربورخ یکصد و پنجاه نفر) و از ابل و روسا لها است و
ایران است و راجع معرفی کردند حاجی حبیب علی خان و در مختار ما هم که در وستینگن یکی دیار بود و اسطوخودوس که
داشت بهاریس آمده و سفارت خود استغفا کرده است توسط این سلطان حضور رسید بعد وقت
رفتن رسید سه ساعت بظلمانه برخواستیم سر جان بکسل که اراد او حاکم انگلیس تا اینجا میآید و او این
حوض جهان سر جان بکسل است که در او از سلطنت خاقان مغفور فخر علی شاه و او اهل سلطنت مرحوم محمد
پدر ما سفارت در طهران بود و حضور آمده و شخص شربورخ را بکسب سفارت انگلیس در طهران است و کابیان
کشتی هم مرخص شدند و ما از پله کشتی ما من آمده و داخل قایق طولانی شده که این قایق را بکشتی بخاری کوچکی
میکنند و ما از این سلطان و غیره سلطان و مجدالدوله و اعتماد السلطنه و ابن بلوت و صدیق السلطنه
پیش بودند سایرین هم در قایقهای دیگر نشستند با نفاق ششیم بار کشتیها و قلعه جات شلیکات توپ
زیادی کردند آب این بندر بقدری صاف و با صفا بود که تا دوری رخ آید آب بود و موجهای کوچک
میزد اینجا از گردش بهای با صفای دنیا است که ما به آدم مخصوص تاشای اینجا آمده در این بندر و حوض بزرگ
ما صفا سوار قایقها با کشتیهای کوچک بخاری شده گردش کن تا افسوس که ما چون در سر ساعت معین باید
داخل ترین شویم وقت و فرصت این گردش و سیر خوب را به ششیم و ششیم اقلایک دور این حوض را
بگردیم خلاصه را ندیم تا بساغل و کناره رسیدیم اینجا یک پله چوبی خوبی درست کرده بودند که از آن پله ما باید
از قایق وارد و خشکی شد نام صاحب منصبان بحری و تبری که در کشتی معرفی شده بودند در اینجا حاضر بودند و قایق
پردن آمدیم جمعیت زیادی از اهل شهر و عمله جات کارخانه جات بساده بودند اما اکثر جمعیت عمله جات
بودند چرا که اینجا کارخانه کشتی سازی دارد و عمله جات زیاد مشغول کار بستند و کفوج سر ما هم صف کشید
ساده بودند خیلی صف ممتدی بود و پیاده از جلوه صف تا آخر رسیدیم و دوباره به ششیم خیلی سر ما خوب
حوش لباس بودند اما مثل سال است روس یکبار پیشان بود و عوض یک کفن کوچکی پوشیده و یکبار چپ شده
روی کفشان مثل جوراب بسته بودند خلاصه آمدیم داخل ترین ششیم ترن خوب منفصلی بود و اگر ما از هر طرف
صفت بالار و آینه داشت از قوی شهر شربورخ که ششیم و در این شهر تمام کوه است طرف دست چپ یک

کوه بسیار سخت بماندی بود که بالای آن یک قلعه محکم را می داشت از توی آن قلعه هم شلیکات توپ کرد و حقیقت
این شهر را عالم سی و پنجاه نفر گفت شهر بزرگ خیلی سبز و با صفا و بزرگ و مقبول است شهر بزرگ بزرگ و بزرگ
معتبری است و شهر قلعه و خندق محکم دارد که خندقش خیلی وسیع و عریض و بزرگ است و آب است و قن مجاری خیلی آهسته
میرفت از یک نوبت نوبتی هم اند سیم بعد از آن نوبت هم با خانه و آماهی می بود از اول شهر تا آخر شهر تمام سر باز و
موزیک با نخی استاده بود و همه جا خانه های زیاده و در سینه بعضی ازین سر باز با بعضی نشان با
دیده بر سبدهم چه نسائی است گفت ندانم سائی است که در سنگ نشان (نشان) در عظیم است و در
سر حد چین است مانده داده اند خلاصه رانده امروز از چند نعل که سیم و دو نعل آن خیلی طه لانی بود که عبور از
بر که این پیچیده و آکس ما فی دیگر خیلی کوتاه بود با پنج ستون فرسنگ است هم که از شهر بزرگ دور سیم اطراف است
جنگل آمده است صحرا و همه درختهای سر و کاج جنگلی هم خیلی دیدیم بعد کم کم جنگل تمام شد و به صحراهای حاصل خیز
رسیدیم تمام صحرا آلوده و از حاصل زراعت بود که زمین و جوایخار آمازه شروع به زود کرده اند هوای اینجا از
انگلیس گرم تر است حاصل زراعت طرف اسکاتلند را که نور سبز و زرد و نیکرده اند سهل است نامحسوس و زود که
هم وقت در و آن نیست حاصل برای این را هم نمانده شروع بچیدن کرده بودند خلاصه تمام ریس همه جا آبادی
و زراعت بوته به هم بود و نوع از شهر بزرگ الی پاریس و کیفیت آبادی اینجا را در روز نمانه سراسر اول فرست
که در شانزده سال قبل آمده بودیم فصل و شروع نوشته ایم در این روز ماه و بزرگ شهر این حاجت بشرح
نذار و امروز از شهر بزرگ الی پاریس را در هفت ساعت آمیم و وزن بخار ساعتی ده فرسخ راه میرفت که رویم
بقا و فرسنگ راه آمیم سه ساعت بظهر مانده از شهر بزرگ حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر وارد پاریس
شدیم و در کار (سن لار) پاریس پیاده شدیم و دو ذغال سنگ و کرد راه رو و لباس ما را کرد آلود و سیاه
کرده بود خیلی عجیب است با وجود اینکه مملکت فرانسه و انگلیس و حقیقت بیکدیگر متصل است و بجز یک دریا
باریکی فاصله ندارد مع هذا بعض و در و بخاک فرانسه در آبی تمام اوضاع و عادات در سوم و زبان و هیئت
و صورت زن و مرد و بقا و سرباز و سواره و کوه و صحرا و اشجار با طبیعت تغییر کرد و من نامدنی در این نوع
اختلاف با فاصله غرق خبرت بودم عمارت کار عمارت تازه عالی طولانی خوبی بود جناب (ساوی کارنو)
رئیس عالیله جمهوری فرانسه با تمام وزراء و اعیان و رجال نظامی و علمی پاریس استقبال آمده و در کار حاضر
بودند جناب (ساوی کارنو) خلقه آدم وسط القامه بار یک اندامی موسیاه پنجم و ابر و سیاه و خوش
خلق و مستند بسیار ملایم و متعارف و شیرین کلام و خوش صحبت میباشد شناخته و یکسال دارند خلاصه
پاریس جمهوری دست داده تعارف کردیم و آمیم با طاق بسیار عالی که در همین کار حاضر کرده و صندلی

زیاد چیده بودند که مادر اینجا نشسته و وزراء و رجال امعترفی کنند جناب رئیس جمهورنی تمام وزراء و رجال
 معترفی کردند که اسامی آنها ازین قرار است (مسیو لوی وایت) رئیس مجلس سنا (مسیو تیراد) صدر
 اعظم (مسیو اسپولز) وزیر امور خارج (مسیو دوفلیسین) وزیر جنگ (مسیو کشتن)
 وزیر داخله (مسیو گوئیو) وزیر فواید (امیرال کرافتین) وزیر بحریه (جنرال سونسید) حاکم
 نظامی شهر پاریس (مسیو شوتان) رئیس مجلس شورای شهر پاریس خلاصه من و جناب رئیس جمهورنی و این
 و مسیو تیراد صدر اعظم در یکت کالسکه نشسته سایر لترنین هم در کالسکه بامی دیگر سوار شده اندیم از دو طرف
 خیابان و راه الی منزل ما سوار و سرباز و توپخانه ایستاده بودند قشون بسیار خوب منظمی است سوار بامی
 کورایینه زره پوش که جوانهای بسیار خوب میان آنها دارد و بسیار سوار منظم مرتبی است ایستاده بودند
 ابتدا از جلو کلیسای (مادلن) گذشته از اینجا رسیدیم به پلاس دو لالین کردیم یعنی میدان اتحاد که
 (پلیسکه) مصری در اینجا است یعنی مناره ایست محروطی شکل که چهار ضلع دارد و کم کم بالارونده باریک
 میشود و صورت خطوط مصری دارد که از مصر باجیب آورده اند بعد (شانزلیزه) و بعد آرت
 ریونف) رسیدیم که عبارت از چهار دروازه ایست که ناپلیون اول میطور فرانسه بنا کرده و قوا
 اورا با سردارهایش که همراه داشتند در اینجا حجازی کرده اند بالای ارکث ریونف بهم جمعیتی بود
 تماشای ما ایستاده بودند که از آن بالا کوچکی فرافوتی منظر می آمدند طرفین راه هم همه جمعیت زیادی
 ایستاده و تمام باواز بلند سورا می کشیدند و تعارف میکردند اسامی خیابانها و راهیکه از کا میزل آیدیم
 ازین قرار است (دوتوشه) (میدان کن کوک) (جنابان شانزلیزه) (بوادوبولن) خلاصه
 باهمین تشریفات و تجملات آیدیم ما رسیدیم بعمارتی که برای ما معین کرده بودند که در کوچه (کپرنیک)
 است چون مخصوصاً سفارش کرده بودیم که منزل ما در پاریس در بجهت شهر و جایی که جمعیت و آمد و رفت
 زیاد باشد قرار ندهند که باید در پاریس راحت کنیم لهذا این عمارت را که در گوشه شهر و نزد یکت باکسپو
 زیسیون و بوادوبولن است قرار داده اند و در عمارت شدیم منزل مخصوص مایکت تالار است که سقف
 آن شیشه و بلور است و جلوان تالار یکت باغ رستمانی است که طاق آهن از بلور است بسیار باغ
 قشکی است یکت باغچه خوبی هم برای گردش و تفریح و دین عمارت دارد بالای تالار ما هم یکت بالا خانه
 ایست که پله بامی خوش وضعی دارد و خوابگاه ما اینجا است لترنین باهم تمام در این عمارت منزل دارند
 جناب رئیس جمهورنی و وزراء بعمارت آمده دست داده رفتند و بعد از آن کی توقف ما باهمین
 استلطان و مسیو بالوا و جنرال ما انداز سوار کالسکه شده رفتم باز دید جناب رئیس جمهورنی مجدداً در اول
 مرتبه عزت

Sadi Carnot, President of the French Republic



Sadi Carnot, President of the French Republic
Sadi Carnot, Président de la République française

Sadi Carnot, President of the French Republic

ب و نظرافا وزیر مختار هم همراه ما بودند سوار و سرباز و پلیس همان ترفنی که وقت آمدن ایستاده بودند
 هم از دو سمت راه ایستاده بودند بقدر یک ربع ساعتی در منزل جناب رئیس شسته بعد برخاسته مرخص
 گردیم وقت برخاستن از آنجا و بجهت ایستادن هم آمد ملاقات کردیم امروز اشخاصی که از ایرانیها بحضور
 میدادند این الدوله بود و حاجی محسن خان معین الملک غیر کبیر اسلامبول که با این الدوله آمده بود و معاون
 ت حاجی محمد میرزا میسر اسد الله میرزا می بایب الایاله که مدتی در پاریس تحصیل میکرد و در سفارت
 ما بوده است و حاجی میرزا بجعلی خان کارپرداز مصر که با معین الملک آمده است که از اینجا با هم بروند
 که روزی به مجلس شرقیه که در اینجا منعقد شده است این الدوله در اسلامبول ختم معین الملک را
 به پیش محسن خان عقد کرده و مجلس عقد کنندگان خوبی داشته علیحضرت سلطان هم خیلی با آنها تکریم و احترام
 بودند خلاصه ما شام خورده با اینکه دیشب هم نخوابیده و خسته بودیم باز تا نصف شب بیدار بودیم
 بی باغچه جلوعمارت و قوی باغ رشتنایی که جای خیلی باصفائی است گردش و تفریح میکردیم و پاریس
 ت بالونی است که آدم در آن نشسته هوا میرود و در یسمانی دارد که زمین می بندند بقدری صد فرخ
 این بالا میرود مردم دسته بدسته قوی آن نشسته میروند و از آن بالا شهر را تماشا می کنند و پایین آید
 خورسته دیگر بالا میروند و صاحب بالون از مردم پول میکشد و وقتی که وارد شهر شدیم دیدیم بالون در اوج
 هوا ایستاده است مثل کت کوهی خیلی بزرگ زیرش هم اطاق بود که جمعیت زیادی نشسته بودند
 سربرج افضل شب چراغ الکتریکیته روشن میکنند با وجودی که باغچه جلوعمارت با خیلی کوه است باز که برج
 و چراغش پیدا بود این چراغ گردش میکرد و بواسطه شیشه بای الوان نور آن برنگهای مختلف از زرد و سبز و سرخ
 و آبی متغییر میشد تماشا داشت اسامی هماندار بای ما این قرار است (جنرال بوانو) هماندار که مرد
 متین قابلی بنظر آمد پنجاه شصت سال عمرش گذشته و سیاهی مطبوعی دارد (کلنل گودن بووست) --
 کان دان بادن (لیوتنانت طومنا) اجدان جنرال برانزه (دو و چهار و شنبه و دوم
 امروز رسماً باید برویم با کسپو سیون ندارد و در منزل خوردیم دو ساعت بعد از ظهر باید سفرای خارجه
 که در پاریس مقیم هستند بحضور ما بیایند در ساعت معین سفر که بقدر شصت هفتاد نفر بودند آمدند در
 اطاق پذیرائی این عمارت اگر چه اطاق قدری کوچک بود ولی همه جا بشاشه اند ما هم آمدیم بآن اطاق
 امین السلطان و نظرافا وزیر مختار و ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه که همش (مسئود) مسن
 است با ما بودند و سفرار معترفی میکردند اقول (فلس) پاپ بود که معترفی شد و از جانب تمام سفر
 عرض تنبیت و اظهار خوشوقتی و برود ما را با پاریس کرد این نشست آدم بسیار معفولی خوش روی خوش سبای

در آنجا
 در آنجا
 در آنجا

خوش تقریر خوبی است بعد سایر سفراء یکی یکی معرفی کردند تا رسیدیم بشماره دوازدهم تمام دولتهای کوچک و بزرگ از اروپا و چین و ژاپون و سیام و غیره در پاریس حضور داشتند و اسامی آنها این
 قراست جناب (مسیو دوتلی) مانور جناب پاپ (اسعد پاشا) سفیر عثمانی (دنزال منابو)
 اماژکی دی والندا (سفیر ایتالیا) (کنت هویو) سفیر مصر و شلری (مسیو دو ویلا)
 اودینا (وزیر مقیم اسپانول) (کنت دلبتین) سفیر انگلیس (مسیو لبادن بیان) وزیر
 مختار بلژیک (کنت د شولین) شمار دافو انمارک (مسیو دیلان) نایب سفارت
 ساکو (مسیو دان مادیوئوچ) وزیر مختار سرب (مسیو تپاشن) نایب اول سفارت
 ویمکن (مسیو بودکات) نایب سفارت سوئیس (گلنیل دیاز) وزیر مختار اوروگا
 مسیو دامن فرنادز (وزیر مختار اسپان) (مسیو لیلان س لادرا) نایب سفارت
 اکاتور (کنت گوستا ولون هپ) مستشار سفارت سود (مسیو لادن دادیو) وزیر
 مختار برزیل (مسیو فرانسیسکو مدینا) وزیر مختار یکاراگوا (مسیو لان) وزیر مختار
 امارونی (مسیو الکساندر دی) وزیر مختار رمانی (مسیو نلاسکو ادمین ویلا) نایب اول
 ایتالین (مسیو استوور) وزیر مختار طاند (مسیو مادیسلین) نایب سفارت ایتالی
 مسیو دالینانی (وزیر مختار یونان) (جنرال کورمان بلانکو) وزیر مختار رز ویلا (مسیو
 آلی ستوادس) وزیر مختار بلژیکی (کنت دووالیم) وزیر مختار رومانی (مسیو کورنیاتو مدینا)
 وزیر مختار کولمبیا (مسیو کادلوکاندامو) وزیر مختار پرو (فنا کوکوا) وزیر مختار سیام (ویکت
 تاناکا) وزیر مختار ژاپن (ژنرال جنیت کی تلت) نایب سفارت وایمین (کالوان فونز)
 وزیر مختار سبلی (مسیو دایتر) شمار دافو اوبر (بادن مین دمالو اوبره) شمار دافو سست
 مارن (سفر که رفته شاه زاده ژاپونی که در پاریس است آمد پیش ما این شاه زاده بصر عموی امپراطور
 ژاپون است مدتی است در پاریس توقف دارد چهار پنج ماه دیگر هم توقف خواهد نمود این شاهزاده
 برای ملاحظه کشتی آمده است چون اهل ژاپون کلیه وضع خودشان را تغییر داده لباس وضع صوری خودشان
 به شکل اروپا کرده اند کارها و صنایعشان را هم میخوانند کلیه اقتباس از فرکیها کنند و مشغولند حال آن شاه
 زاده آمده است که وضع ساختن کشتی و بندر و حوض برای محافظت کشتی و توپهای توپ کشتی و لوازم کشتی را
 دیده برای امپراطور خودشان بوسید کویا خود شاه زاده هم بحری باشد خلق تاجیلی کوچک و لاغر اندام و زود
 و کم جیه است زبان انگلیسی تحصیل کرده و حرف میرد تا فرانسه بخنداند ترجمی داشت که فرانسه و انگلیسی

برای
 سفیر
 عثمانی
 (دنزال
 منابو)
 سفیر
 مصر
 و شلری
 (مسیو
 دو ویلا)

میدانست با تمرین بخش با یکدیگر حرف میزد و او بفراشته با می گفت و سوال و جواب میکردیم اگر چه زاپوینها نام وضع
 لباسشان مثل رویاها است لیکن خلقه هیچ شباهتی با ابله و پندارند و در هر لباسی باشند معلوم است
 در تافونی بستند و بعضی مثل زخمانها میباشند و زیر تختها پنهان را که دیدیم همان لباس چینی پوشیده و هیچ تغییری
 نداده اند اما زاپوینها لباس درلی و آلیت و خیلی لباس مهنوی دارند کلیته تا مار با و ابله پون و چین و سیام
 و زخمانها یک شکل و یک خلقت هستند هیچ تفاوت ندارد بعد همیسا عتی با شاه زاده زاپونی صحبت کردیم
 و برخاست و رفت اسم شاه زاده (پوشن ادیسوگاوا) است خلاصه اینها که رفتند کالسکه بار حاضر
 کردند من و این سلطان و جلاله را ماند و میوبالو اتوی یک کالسکه نشسته سایرین هم کالسکه های
 دیگر سوار شده رفتیم با کپور سیون سفر سابق که با کپور سیون آمدیم از در تر و کادر و میرفتیم این سفر از بخارا
 نیست راه دیگر باید برویم رسیدیم با کپور سیون با کالسکه مار بر برج ایفل رفتیم و اینجا پاده شدیم اینجا
 که از رئیس کپور سیون و غیره در اینجا دید شد ندانین قرارند میوالفن رئیس معاری کپور سیون
 میو بر ژر رئیس ادارت کپور سیون این برج که دیدیم غیر از آن برجی است که صورتش کشیده بطهران
 آورده بودند و به دیدیم و تفصیلش می نوشتند عجب بنایی است ایفل مهندس این بنا را که خیلی سبیل رفتیم
 به سیم بود این برج را او بنا کرده اما آنها خودش این کار را کرده البته مهندسهای معتبر دیگر هم با او در این کار
 شرکت و معین بوده اند ولی اصل این کار با ایفل است خیلی بنای عجب عجیبی است تمام آن را با اینهای شبک
 ساخته اند ای بایخی این و بزرگ است بعد متر جا بر چه بالا میرود بار یکت میشود از وسط پایای این برج که چهار
 پایه دارد یکت آسانسور بالا میرود و در هر آسانسوری ششاد نفر آدم می نشینند و در چ دقیقه مرتبه اول میرسد این آسانسور
 مثل کالسکه راه آهن است که از پایین با چرخ و ماشین بخار میخورد که کالسکه راه آهن روی ریل میرود این هم نام مرتبه
 اول هر بالای مالیده مثل راه آهن میرود و بعد از مرتبه اول بالا با لادیکر مالیده هست و آسانسور به خط
 مستقیم بالا میرود و یکت آسانسور هم بیشتر نیست و شقیه بد لو چاه میباشند اگر چه اینجا مهندسهای با علم و
 عقل ساخته اند و این آسانسور خیلی محکم و با اعتبار است و متصل هم مردم بالا میرود و می آیند تا شخص
 نباید اطمینان چندان باین سبب بکنند خلاصه میل کردم که باین سبب بالابرویم ولی جمعی از
 مکتوبین ما رفتند و بعضی نام مرتبه اعلی رفته بودند که بالاتر از اینجا دیگر جایی نیست و از اینجا بالاتر هم که دیگر
 آسانسور میرود و باز بقدر سی پله خورد تا به فته ایی برج میرسند در مرتبه اول استوار آنها و آنها
 جالبای عظیم برای خوردن غذا و غیره دارد و سطح مرتبه اول بقدر صد ذرع در صد ذرع میشود که ده هزار ذرع
 مضروب است نام مرتبه آخر باز سه مرتبه است که همه جادگان است و انواع امتعه و اسباب و عکس

میفرودند و همان مرتبه آخر چهارطاق است که یکی از آنها منزل مخصوص خود اینفل است و همه چیز در اینجا است
 این برج چراغهای الکتریسیته متعدد دارد که هر شب روشن میشود و در مرتبه دوم یک دستگاه چرخ و اسباب
 چاپ روزنامه است که روزنامه فیکارد در اینجا چاپ میشود و خلاصه قدری در برج گردش کردیم زیرا برج
 هم با پنجه بیزی ساخته اند بعد به خطو حیابان را گرفته بنا کردیم سر بالارفتن خیلی خسته شدیم و عرق
 کردیم هوای پاریس هم مثل طهران خیلی گرم میشود زن و مرد و بچه زیادی در اطراف راه مابودند و همه بیم
 و احترام میکردند اهل پاریس از حیثیت اطلاق و خلقت و رنگت بشهره و وضع و مهیت خیلی شباهت
 بابل ایران دارند آن بنیه بای قوی که در انجلس و روس دیدیم هیچ در اینجا دیده نمیشود و بیشتر میگفتند ایران
 فرانسه مشرق زمین است هیچ غور درین فضا نکرده بودم این شهر که درست دیدم یقین کردم به خطو است
 همه چیزشان خیلی شباهت بایران دارد و خلاصه اطراف حوضها و فوار با بقطار است که دورش تمام شهر
 و کلکاریت و از فوار با آب صحبت گفتند شب که اینجا باران میبارد که آب این فواره با رنگها
 مختلف قشنگ دیده میشود امروز که شربت جمعیت نمیشد درست جانی را تماشا کنیم رفتم تا رسیدیم
 بدری که از اینجا باید داخل اصل اسپورسیون شد اینجا سرد بسیار عالی بلندی ساخته و مجسمه با انچه در
 کرده با آهن و طلا رنگت زده اند کچ بر بای خیلی خوب کرده کل و بونه بای خوب در آورده اند خیلی سرد و زیاده
 خوبست از این در میروند به کنسبدی که اینجا مرکز اسپورسیون است و از اینجا شعبات بکوچه باو دالا
 و بازار با دارد که هر جا را یک نوع اسباب و امتعه میگذرانند اینجا که آدم استاده این حوضها و فوار
 و هیچ همه پیدا است و از وسط برج به تراکادرو نمایان است و اینها یک تماشا و عالم بسیار خوشی دارد
 داخل کنسبد شدیم بسیار کهنه عالی خوش ترکیبی است و پرده کار کوطن فرانسه که تازه تمام شده است
 در دو طرف کنسبد نصب کرده اند تا بحال همچو پرده کسی ندیده است بقدری خوب است که شخص ندیده
 آنها سیر نمیشود از این کنسبد که بجهت رفیم میرود بطرف ماشین بای بخار است اذان راه رفیم برای تماشای
 ماشین بای بخار خیلی راه بود و طرف این دالان هم هر برده قدم بیه قدم یکت دالان بزرگ طولانی
 از طرف چپ و راست دارد که اسبابهای زیاده چیده اند این شعبات از این مرکز جدا میشود در بین
 دالان مرکزی هم اسباب نفیس و بدنی خیلی بود که ما مجال نکردیم درست ببینیم همه جا آمدیم تا رسیدیم
 باخاین حیابان و دالان دو پله میخورد و بالا اینجا چراغهای ماشین هر شهری را که در اینجا کارخانه جات
 انواع صنایع است برای نمونه ساخته اند از برای این پله راه است که آدم داخل وسط کارخانه و سطح آن میشود
 ازین پله بلدهای است که میرود بالابیکت غلام کردنی که دور تا دور آن دست انداز دارد و انسان بالا

ماشین با و کارخانه پدید است مایکریان زیر که سطح کارخانه است از تقسیم از پله بار فیم بالادانان بالا چرخدار تماشا کردیم
 در آن بالا هم بعضی چرخها و ماشین گذارده بودند که کار میکردند و پارچه با میباختند این ماشین با بعضی کار میکرد
 و بعضی دیگر یکبار است که فقط برای نمونه چرخهای بزرگ و ماشین با نیکی قوه بخار میداد ساخته اند این محل کارخانه
 عرضش هشتاد و پنج و طولش زیاد تر است طاق بخار با آهن زده اند و خیلی سحر این بنا و ساختن اینجا
 صنعت کرده است قدری گردش کرده بواسطه کرمانی زیاد آیدیم پایین از خزانهای فروشها که در هر کدو
 نشسته بودند و تمام اسباب شبیه برج ایفل را میفرجستند از هر یک یکت اندازه چیزی برای یاد
 کار خریدیم تمام صاحبان و کارکنان بودند خیلی باز گردش کرده و پردای نقاشی ممتاز که کار نقاشهای این
 عصر است و کمتر این طور پرده ها دیده شده تماشا کردیم و از جلو قوه خانه های دیگر دیدیم یکدیگر و کسپوش
 ساخته اند مثل قوه خانه ایتالیا و قوه خانه خود پاریس و بعضی قوه خانه های دیگر که نشسته اند جلوی یک
 قوه خانه که بعضی از زنهای مجاریستانی در اینجا ساز میزدند و میرقصیدند که نشسته قدری اینجا ایستاده تماشا
 کردیم بعد آه سوار کالسکه شده آیدیم منزل امشب باید برویم بخانه میو تیرار که وزارت خانه صدر عظمی است
 شام بخوریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم این سلطان و جنرال هماننداره و میو
 مالو و کالسکه مانسته بودند این الدوله و سایر ملزمن با هم در کالسکه های دیگر با لباسهای رسمی ملزمن
 رکاب بودند از بعضی کوچه ها گذشته رسیدیم بکوچه تنگی و از اینجا رسیدیم بخانه صدر عظمی پیاده شده
 داخل عمارت شدیم اطفا و مالار بای تو در تو با میل و اسباب خوب دار و همه جاز سوار بای زره
 پوش پیاده دیم در و سرپله با بجه تشریفات احترامیه ایستاده بودند اگر چه این عمارت کوچک است
 اما در زمان لوی باز دهم ساخته شده است با صدر عظمی دست داده تعارف کردیم میو کنتان
 وزیر داخله و سایر وزرا هم بودند صدر عظمی زوجه خود را معرفی کرد و بعد از تعارف باز زوجه صدر عظمی دست
 بدست مشارالیه داده داخل بک اطاق دیگر شدیم که جمعی دیگر از زنهای وزراء و رجال هم اینجا بودند
 همه را معرفی کردند و با خا منای یکیکت داده تعارف کردیم بعد باز دست بدست زوجه صدر عظمی داد
 داخل اطاق شام شدیم منیر بیارمین عالی که تمام عرق کل بود و رقیب داده بودند اما بوی اطاق بوی
 جمیعت و روشنی چراغها خیلی گرم بود و فیم سر نیز نشستیم زوجه صدر عظمی دست راست ما و زوجه وزیر
 داخله دست چپ مانسته بودند شام آوردند شام خورده برخاستیم آیدیم بیرون دیدیم تمام اوطاقها
 از جمیعت بزرگان و رؤسای شهر و اعظم روزنامه نویسها و صرافهای معتبر و سفرای خارجی و امرای عسکر
 و صاحبان شکاری که صدر عظمی همه را باز نهایشان دعوت کرده بود پر شده است یعنی که دیگر

راه بود ما هم از کرامت عقل عرق میگردیم گفتند یکتا با غنچه ایست هر دو پنجاریست که جبر اغان کرده اند رحیم توی آن باغچه
 باغچه کوچکی است جوی اغان کرده بود و قدری گردش کردیم و دو نفر عربی گشتی که از بزرگان و معینین هستند و لباسهای بعضی
 پوشیده بودند و لفظهای زرد با عمامه داشتند دیده شدند با اسفندی صحبت کردیم من ترجمه فرانسه را ~~داشتم~~ ^{با خود}
 به همه آنها بفراستند حرف میزدیم و آنها به عربی جواب میدادند اینها مسلمان شنی و بدیهی با لکی هستند توی
 باغ هم کم کم جمعیت زیاد شد بعد رفتیم با حاق ریدیم اطاق هم محلو جمعیت است بعد که خواستیم از در
 اطاق بیرون بیایم دیدیم مادر شاه سیاه که خیلی میل داشتیم او را ملاقات کنیم دارد اطاق سدرین کوچکی
 داشت قبای مابوت کلابتون دوری پوشیده و کلاه مابوت کلابتون دوری مثل تاج سرش بود ابداع
 زیاد می هم از پسر و برادر زاده و غیره همراهش بودند با مادرش داد و رفت توی اطاق صدر اعظم تا گفت
 خوب است بر گردید ما او یک برخوردی بکنید و آه وقت مراجعت نمایند ما با طاق رفتیم مادر شاه
 سماه رفته بود روی صندلی نشسته بود بعد با او حالی کرده بودیم که ما هنوز بیامده ایم دو ماره برخواستند
 ایستاده بودند من که رسیدم هر دو روی صندلی نشسته قدری مانده صحبت کردیم مادر شاه سیاه و عده
 کرد که فردا بیاید بدیدن ما بعد با برخواستند آمدیم بیرون سوار کاسک شده آمدیم سرل خواستیم قطعه ایست
 در او بر بیاوریم و اسکال فرستاده این مادر شاه همسایه شکال است و مسکوینه در تحت حمایت دولت
 فرانسه است و با محبت بپارسی آه است برای تانهای اسپور بسون همان فرانسه با هم هست
 وقتی که ما مراجعت منزل کردیم عربی است سلطان بهم نامه از سیرک مراجعت کرده بود و امشب پانزدهم
 که برای سکت بار گرفته علاج پیدا کرده است ملاقات کرده شرح احوال او را در روزنامه جات خواند
 بودم خیلی با او صحبت کردیم می گفت معالجه این مرض را خوشه سیدالمرده ام اما آدم سکت بار گرفته را
 باید زود بیاورند که معالجه شود اگر دیر بیاورند و طول بکشد خیلی عالجاش مشکل است مثلاً اگر از طهران
 سکت بار گرفته را بپارسی بیاورند خیلی معالجه اش مشکل است بخصوص اگر دندان سکت با عصب با
 گرفته و بخون رسیده باشد که او را باید چنانچه بعد از دو روز الی سه روز حاضر کنند که معالجه شود و الا مشکل
 حالا پانزدهم پاریس مدرسه دارد و مشغول تدریس است و مردم تحصیل این علم را زود و بنایند حقیقت
 ما شر خدمت بزرگی بعالم انسانیست کرده است در یکی از بالاعانیهای عمارت صدر اعظم و دستگاه
 نفیسی گذارده بودند که سرش با پاره بود و شخص که در اینجا بلفین را بکوش می گرفت صدای ساز و آواز را
 خیلی خوب بکوش می رسید (و خود می شنیدم) و من از منزل خود دیدم امروز حکیمهای
 محققان بکت حکیمی اجتمع بودند که همی و نیکو است و من هم فرانسیسی است و نیکو و نیکو
 نشان

فینگر و بوده این اوقات پاریس آمده لباس نظامی پوشیده بود معلوم میشود حکیم نظامیست جوان خوش
 منته خوش روی و زرنگی است چون خود طولوزان میخوابد چند ماهی در پاریس ماند این حکیم را آورده است کتاب
 خودش در خدمت ماباسند تا خودش بباران بیاید ما هم قبول کردیم و قرار شد با مابطهران بیاید (میفرستند)
 و ندان ساز ما هم که چندی پیش به پاریس آمده بود امروز دیده شد یکت ندان ساز بر ابرام حکیمباشی طولوزان
 بحضور آورده بود که همش دکتر گالیو است و عالمی است قد بلند سی و ریس زرد کوبی دارد حکیم
 ککو که فرانسوی که قد ندارد خدمت مابو دجلی شبیه است و ندان مارا وید بعضی دستورالعملها و دوا با واد
 که ندان ساز خود مان بیاید و یک نفر مقوم الماس که مقوم دولت است و تمام الماس بار او قیمت میکند
 و همش (و آنند و هم) است و در شب در خانه صدر عظم بحضور مابسیده معزنی شد عرض کرد من
 مقوم الماسم و بکت الماسی هم دارم اگر میل دارید بیاورم تا نکند که کسینم فردا بیاورد و امروز آورده بود
 الماس و رشتی بود از معدن کایب جلی سفید بر لیا ن کرده بودند قیمت این الماس که پرسیدیم بکت
 مبلغی فرمات گفت که حساب کردیم معادل بکت لرور نو مان ایران میشد (پادشاه سیاه که همش دیا
 سالی فوشت) و عده کرده بود که یک ساعت بعد از ظهر بیاید کویا سه وعده را بداند است و یک ساعت عقب
 تر آمد دست وادیم آوردیم بیلوی نو دمان روی سندی نشیستم جان لباس و شب را پوشیده بود
 پسر و برادر و جمعی دیگر از سیاه با همراهمش بودند همه جمعی هم همراهش بودند زبان فرانسه را خوب حرف میزد و خود
 پادشاه هم فرانسه میدانند جلی با هم صحبت کردیم بعد از خواست و رفت عکس خودش را قرار شد بیاورد
 بکت ستمبر صبح هم مابا واد آمد که فردا با ایش خواهد بود و باید برویم (بوفالو بیل) را تا شاکنیم
 یعنی حایکه دستی بای بکی نیالی را با بجا آورده و وضع و حالات آنها را در اینجا بنمایند که در یکی و بنا بچه
 وضع زندگانی میکنند اسم ریش این کار هم بوفالو بیل است که به بنا سبت همین کار را و بوفالو بیل میگویند
 و این کار هم جزء اسپوریون است بروقت اسپوریون تمام شود این بازی هم تمام خواهد شد
 ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده با این سلطان و جنرال هماندار و سیو بالو را اندیم برای بخا قه
 را ندیم رسیدیم کالسکه چی سو کرد از در یک جمعیت مردم ایستاده بودند داخل نشد و رفت پشت دیو
 محوطه بوفالو بیل محوطه بزرگ است بطاق دور آرا دیواری از نخه کشیده اند که در اینجا بازی میکنند مدتی
 کالسکه چی مارا پرا به زد بعد آمدند گفتند برگرد کالسکه چی برگشت رسید بد این محوطه پیاده شده داخل
 باز بچانه شدیم این محوطه وسیع و ضعا مدو است و نصف آنرا داخل نخه بندی کرده و بطاق از بچه
 زده اند که از آنجا بگذرند یا شد مردم تا شای نیمه در اینجا نشسته اند و یک محوطه از بچه

که برای بازی است در وسط آن طرعی که مردم می نشینند یکجائی برای تفریح داده و صندلی گذاشته
 بودند و غنیمت بجا نشینیم روی تخت های دیواری را که در مقابل باو و شکل دور تا کسبیده بودند که از دور مثل صحرای
 وسیع و جنگل با صفائی بنظر می آمد و دور و آوازه داشت که نیکی دنیا بنها و پروژ با یعنی نیکی دنیا بنهای پوست قرز
 از آن در آواز باو داخل محل بازی میشدند هر وقت در آواز باو میشد در آوازه بود و هر وقت بسته میشد دور باو
 بقدری این دور تا خوب ساخته بودند که بهتر از آن تصور نمی آید این دور تا تمام شکل کوه و چمن و صحرای نیکی
 و دنیا است که محل سکنا می و جنبهای نیکی و نیاز انسان میدهد که کجا با منزل دارند و صورت است چمنها نیکی اسبها
 و حشی را میکشند و چراگاه اسبها و کادو بای و حشی را کشیده اند و وسط این محوطه یکجائی بلند می است که دور آن
 چمن است و بالای آن یکت آدمی ایستاده که هر وقت بازی تازه میخواست بیرون بیاید و اول فریاد
 میزد و میزدند که فلان بازی حالا میاید و بیرون میروند که آن بیرون میروند که آن بیرون میروند که آن بیرون میروند
 داخل شود خلاصه این مرد که داد زد و بیرون را گان داد و اول یکت و حشری آمد بن هر دو چهارده سال و
 بنا کرد و تفنگ انداختن اما این دختر دخلی به نیکی دنیا بنها داشت باری علیحد بود که اول در آوردند و حرات
 این دختر شبیه بود بان شخصی که در انگلیس در خانه کرد و سالیزوری تفنگ می انداخت و لی در این تفنگ
 می انداخت روی هوا روی زمین تا حجت از جلوا غتیب در همه وضعی مایه و استاد بود و یکت پسری
 آمده او هم بهینطور بنا کرد و تفنگ انداختن او دیگر از دختر هم بهتر بود و با انواع مختلف تفنگ می انداخت
 و دختر تفنگی را میکشید روی زمین و میرفت کنار بعد و کلوله می انداختند روی هوا می دید تفنگ
 بر میداشت یکت کلوله را با این لوله و یکی را با لوله دیگر میزد باز آدمهایش بعضی چیزها هوا می انداختند
 مسافت زیادی بالا میرفت دختر با لای بلند می دید و با تفنگ میزد حقیقت هر دو خیلی خوب تفنگ
 می انداختند بعد از آنکه اینها رفتند باز بر قدر بیرون را گان داد و یکدسته از سوار بای و حشی نیکی دنیا که سوار
 چاکت زنی بودند همه سوار اسبهای لخت و هر یکت پر بای مختلف بر و پشت و سینه شان زده لباسها
 وضع غریب پوشیده در حال جلدی و چاکلی اسب می انداختند و اسب دو اندند و بعد دستهای دیگر
 پروژ با آمده بهینطور تا حجت این پروژ با مردمان خیلی رشید بلند قامت و منجی هستند و مو بای بر کلفت
 سیاه مثل موی اسب دارند چمنها بشان تنگ است شبیه بر کمانها زنگت بشه شان هم حلقه در دست
 علاوه دستی هم زرد میکنند و این رسم و عادت در میان پروژ بای نیکی دنیا شایع است نه این باشد
 که مخصوص این بازی زرد کرده باشند خلاصه دسته جات زیاد از این سوار با آمده در وسط محوطه ایستاد
 بعد یکدسته سوار دیگر از اهل نیکی دنیا که حالا فرنگی تاب شده و شبیه باطنی می هستند که در صحرای حشی را
 میزدند

میگیرند و وسای این کارها میباشند آید و ایستادند بعد صبح بجنبه ها و ریش سفیدهای اینها آمدند و همه
 بترتیب ایستادند بعد یازنی و شبیه این را آوردند که قوی صحرای طور این وحشیها اسب وحشی را میگیرند
 و گندمی اندازند و چگونگی سوار میشوند و اسب لکد میاندازد و میدود مخصوصا اسب تعلیم کرده بودند که
 هر وقت سوارش میشدند مثل اسبهای وحشی جفته می انداخت و لکد میزد و این مردیکه سوارش بودند و
 میخورد و محیط طور که زمین خورده و گند در دستش بود اسب میدوید و مرد که را روی زمین می کشید خیلی
 خنده داشت باز بهای خوب در آوردند مدتی طول کشید بواهم کرم بود و بعد برخواستیم بار دومی اینها که
 در صحرای چادر زده و در اینجا منزل دارند قوی چادر باستان رفته از نزد یکت هم آنها را دیدیم مردان
 عربی هستند تا آخر اسبهای این یکی و اینها اینجا خواهند بود بعد از قدری تماشا و گردش سوار
 شده آیدیم منزل مسنوب در منزل چاکر و کار و رئیس جمهور می در عمارت لیزه بشام و سواره دعوت
 داریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر لباس همی پوشیده با این سلطان و میوبالو و جنرال هم انداز
 سوار کالسکه شده را ندیم این آله و له و سایر طنزین هم با لباس همی سوار کالسکه های دیگر شده در رکاب
 بودند رسیدیم بعمارت لیزه شرفیات لازمه بجهل آمد جناب رئیس نا پایی پله استقبال کردند و وجه
 ایشانم جلو آمد با او دست دادیم جناب میوکار نوشته پسر دارند پسر بزرگش رفته است به مقصد بوزع چون
 بدجناب رئیس که از جنرالهای معتبر بوده بعد از جنگ فرانسه و المان و انقراض سلطنت ناپلیون اول
 او هم از پاریس برگشتن رفته و در اینجا فوت شده جسدش در مقصد بوزع دفن کردند حالا که جناب میو
 کار نوبریاست برقرار شده پسر بزرگ خود را فرستاده اند که اشخوان و تربیت پذیرشان را بجنبل
 و بجل حل پاریس کرده و در اینجا دفن کنند و پسر دیگرشان حاضر بودند و معرفی شدند با وجه جناب
 رئیس دست بدست داده رفیق با طاق ستون برای شام اطاق عالی بزرگی است تمام چهل و نه نفر از الکتریسین
 است میز عالی خوبی چیده بودند تمام میز پر از گل بود شام خوردیم تمام اشخاصی که دیشب در حال میو نیز
 صدر عظم بشام دعوت شده بودند اینجا هم بودند شام که تمام شد برخواستند آیدیم با طافهای دیگر عمارت
 خیلی عالی است جناب میوکار نو یکت ایوان و کالری هم برای راه رفتن رستنان باین عمارت افزوده اند
 و این ایوان را به پردهای کوبلن زمین داده بودند و چهل و نه نفر الکتریسین آیدیم جناب رئیس مسکفیه
 بل و اسباب این ایوان برای شرفیات است و موفقی است برداشته خواهد شد ولی ایوانش
 بحال خود خواهد بود خلاصه قدری گردش کردیم همانیکه دعوت سواره داشتند شروع کردند باین
 بقدر هزار و پانصد نفر دعوت سواره شده اند و همه باید از یکت در داخل شوند جناب رئیس در اطاق